

بررسی دیدگاه مستشرقان در مورد مصادر وحی قرآنی

مهدی سلطانی رنانی
کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

جریان نامسلم تاریخی را با پیش
فرضهای خود بازسازی نموده و بر
شواهد قطعی و مسلم تاریخی
ترجیح داده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، مستشرقان، مصادر،
وحيانيت قرآن.

مقدمه

برخی مستشرقان معتقدند که
پیامبر همه معارف قرآنی را به طور
کلی از دو منبع گرفته است؛ بخشی
را از محدوده‌ی جغرافیایی،
اجتماعی، دینی و فرهنگی جزیره
العرب، و بخش دیگر را از یهودیت
و مسیحیت و عقاید، آداب و سنن

چکیده

برخی مستشرقان معتقدند که
پیامبر همه‌ی معارف قرآنی را از دو
منبع گرفته است؛ بخشی را از
محدوده‌ی جغرافیایی و زندگی
اجتماعی، دینی و فرهنگی جزیره
العرب (مصادر داخلی) و بخش
دیگر را از مصادر شفاهی کتب یهود
و مسیحیت، و عقاید، آداب و سنن
دیگر ملل (مصادر خارجی).

به اعتقاد نگارنده صاحبان این
نگرش به وحيانيت قرآن، راه صحیح
علمی و تحقیقی را نپیموده‌اند و
مستندی تاریخی ندارند، بلکه

دیگر ملتها. از این رو گفته‌اند: مصادر قرآنی به دو گروه اساسی «مصادر داخلی» و «مصادر خارجی» تقسیم می‌شوند.

در این نوشتار به بررسی مصادر یاد شده و اشکالهای مستشرقان بر وحیانی بودن قرآن می‌پردازیم و بدانها پاسخ می‌دهیم.

مصادر داخلی

برخی منابع داخلی که مستشرقان به عنوان مصادر وحی قرآنی می‌شمارند، عبارت است از:

۱. اعمال و رفتار اعراب جاهلی: هاملتون گیب (H.GIBB)، مستشرق انگلیسی می‌گوید:

«محمد مانند هر شخصیت مبتکری از یک سو از اوضاع داخلی متأثر است و از دیگر سو از عقاید و آرا و افکار حاکم زمان خویش و محیطی که در آن رشد کرده، تأثیر می‌پذیرد و در این تأثیر گذاری، مکه نقش ممتازی دارد و می‌توان گفت که تأثیر دوران مکه بر سراسر زندگی محمد هویدا است و به تعبیر انسانی می‌توان گفت: محمد پیروز شد؛ چرا که یکی از مکی‌ها بود»

(سالم الحاج، ۲۰۰۲، ۲۶۸/۱، به نقل از: کتاب (Mohamedanisme, p.27).
۲. اشعار أمیة بن أبی الصلت: کلمان هوار (K.HUOAR) فرانسوی می‌نویسد:

«اصلی‌ترین مصدر قرآن کریم، اشعار أمیة بن أبی الصلت است؛ چرا که میان این دو، در دعوت به توحید و وصف آخرت و نقل داستان های پیامبران قدیم عرب، تشابه بسیاری وجود دارد و [او گمان کرده است] مسلمانان، شعر امیة را نابود کردند و خواندن آن را حرام دانستند تا برتری با قرآن باشد» (همان، ۲۷۰ به نقل از Journal Asiatique 125).

در این زمینه «پور (POWER)» می‌گوید:

«تشابهی که بین اشعار امیه و قرآن وجود دارد، دلالت می‌کند که پیامبر، معارفش را از او اخذ کرده؛ چرا که او بر پیامبر مقدم بوده است» (همان، ۲۷۰ به نقل از مقدمه دیوان أمیة بن أبی الصلت).

۳. حنفاء (دین حنیف ابراهیمی): رنان (RENAN) می‌گوید:

در قرآن و در سیره‌ی انبیاء» قصص قرآنی را به مصادر یهودی و مسیحی ارجاع می‌دهد. قصه‌ی آدم و نزولش از جنت، قصه‌ی ابراهیم و تلمود، یوسف، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و... را به کتابهای یهودی و مسیحی باز می‌گرداند و تک تک آیات مشتمل بر این قصص را به کتابهای «الأغده» (Aggadaha) که به زبان عبری است و «أناجیل مسیحیت» و «تورات» باز می‌گرداند (همان، ۲۷۱؛ مجله‌قبسات، ۱۳۸۲، ۱۹۳).

گلدزیهر (Goldziher) می‌گوید: «مطالبی را که قرآن در مورد احوال قیامت و احوال آن بیان می‌کند و آن چه که پیامبر در مورد امور اخرویه بشارت می‌دهد، همه مجموعه‌هایی است از معارف و آرای دینی گذشتگان که پیامبر با ارتباط با عناصر یهودی و مسیحی و غیر این دو آن‌ها را شناخته است و از آن‌ها متأثر شده به نحوی که این تأثیرات به اعماق نفس او رسیده و در درون او به صورت عقایدی درآمد است و او به یقین رسیده است که آن‌ها وحی الهی هستند»

«پیش از بعثت پیامبر نیز مردم جزیره‌ی العرب موحد بودند و هر آن چه پیامبر گفته، صرفاً مکمل و در امتداد عقاید اعراب قبل از بعثت است» (همان، ۲۲۷).

مصادر خارجی

بلاشر (BLACHERE) می‌گوید: «تشابهی که در قصص قرآنی با قصص یهودی و مسیحی است، تقویت می‌کند که قرآن، کتاب بشری و متأثر از عوامل خارجی باشد؛ به ویژه در سوره‌های مکه که کاملاً واضح است از معارف مسیحیت متأثر شده است» (همان، ۲۹۶).

مصادر خارجی که مستشرقان برای قرآن تعیین کرده‌اند، به دو قسمت اساسی تقسیم می‌شود:

مصادر کتبی (مثلاً با مطالعه‌ی کتاب‌های عهد قدیم و جدید و...)

مصادر شفاهی (مثلاً ملاقات با مسیحیان و یهودیان و استفاده‌ی معارف از آن‌ها به صورت شفاهی).

۱. مصادر کتبی

سیدرسکی (SIDERSKEY) در کتاب خود «اصول اساطیر اسلامی

(گلدزیهر، ۱۹۹۲، ۶).

سپرینجر (SPRENGER) گمان می‌کند کتاب مقدس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده بود و در زمان پیامبر در دسترس اعراب قرار داشت (جوادی علی، ۱۹۷۰، ۶/۶۸۱).

۲. مصادر شفاهی

عده‌ای از مستشرقان که می‌دیدند کتابهای ادیان پیشین تا عصر ظهور اسلام به عربی ترجمه نشده بود و «امّی» بودن پیامبر هم نفی کردنی نیست، گفتند: پیامبر معارف قرآنی را به صورت آموزه‌های شفاهی از ادیان پیشین استفاده کرده است. وات (M.WATT) در این باره می‌گوید:

«پیامبر، بیسواد (امّی) بود و از کتاب‌های مسیحیت و یهودیت تعلیمات رسمی ندیده بود؛ اما بعید نیست که معارف این کتاب‌ها به صورت شفاهی به او رسیده باشد، چرا که او با بعضی از رجال یهودی و مسیحی ارتباط داشته، و با آنها مجادله و مناقشه می‌کرده است (سالم الحاج ۲۰۰۲، ۱/۲۶۹ به نقل از: 37Mahomet).

تئودور نولدکه (T.NOLDEKE) در کتاب تاریخ قرآن، پس از اینکه برای قرآن مصادر خارجی در نظر می‌گیرد، می‌نویسد:

«پیامبر در قصص قرآنی، از معارف مسیحیت و یهودیت متأثر است که به صورت شفاهی به اعراب منتقل شده بود» (همان: ۲۹۵/۱ به نقل از SIDERSKY).

به نظر این گروه پیامبر می‌توانست از چند نفر استفاده کند: **ورقة بن نوفل** (عموی حضرت خدیجه): پیامبر پیش از بعثت، پانزده سال کنار او زندگی کرد و به وسیله‌ی او به تمام معارف دست یافت (تهامی نقره، ۳۷، ۱۹۹۵).

بحیرای راهب: به اعتقاد بعضی از مستشرقان پیامبر ملاقاتهایی با این راهب داشت و در سفرهایش از او متأثر شد (محمود رامیار، ۱۳۶۹، ۱۲۳ به بعد).

منشأ معارف قرآنی پیامبر بعضی از یهودیان و مسیحیان مقیم مکه بودند.

بررسی

یکی از اشکالهای اساسی تحقیقات و بررسیهای مستشرقان

این است که راه صحیح علمی و تحقیقی را نپیموده و فاقد مستند تاریخی برای اثبات مدعا است.

هرکس تاریخ پیش و پس از اسلام اعراب را مطالعه کند، می‌فهمد که اسلام چگونه تحوّل ایجاد کرد و اگر به رفتار مشرکان با پیامبر در آغاز دعوت توجه کند، می‌یابد که آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرد نه تنها در جهت و ادامه‌ی افکار و اعمال مشرکان نبود؛ کاملاً با آنها تناقض داشت. روح اسلام با هیچ یک از اعمال مشرکان سازگار نبود و هیچ یک از اعمال آنها را نمی‌پذیرفت، از این رو هیچ عملی از زمان مشرکان بدون اصلاح به اسلام منتقل نشد.

از طرف دیگر تشابه ظاهری بعضی اعمال و عبادات اعراب جاهلی و اسلام بر غیر و حیانی بودن قرآن دلالت نمی‌کند، زیرا بیش‌تر این اعمال می‌تواند منشأ الهی داشته و از سوی پیامبران سابق تشریح شده باشد، ولی به مرور زمان دستخوش فراموشی و تحریف شده باشد، همچون حج که از زمان

حضرت ابراهیم یا پیامبران پیش از او، عبادتی معمول بود، اما مشرکان آن را تحریف کردند. برای مثال، خیلی افراد این عمل را با بدن عربان انجام می‌دادند که به «حلة» معروف بودند (طبری، ۱۹۰۳، ۱۷۰/۲). در مقابل اسلام اصل عمل طواف را تقریر کرد و کیفیت انجام آن را تغییر داد و به آن روح بخشید. امیه بن ابی الصلت از شاعران عرب در دوران جاهلیت و اسلام است. او را از حنفایی دانسته اند که از ظهور پیامبری در زمان خودش خبر می‌داد و آرزو داشت که خود آن پیامبر باشد. وقتی محمد صلی الله علیه و آله برانگیخته شد، از روی حسد به حضرت کفر ورزید. وقتی پیامبر شعر او را شنید، فرمود: زبانش ایمان آورده؛ ولی قلبش کفر ورزیده است (سالم الحاج، ۲۰۰۲، ۲۷۰/۱ به نقل از: امیه بن ابی الصلت حیاته و شعره).

تشابه شعر امیه و پیامبر بر تأثیرپذیری رسول اکرم از وی دلالت نمی‌کند؛ چرا که تأثیرپذیری پیامبر یک احتمال در کنار دو احتمال دیگر تأثیرپذیری (امیه از

قرآن، عدم تأثیرپذیری هر یک از دیگری) است.

هیچ دلیلی برای تأثیرپذیری پیامبر از امیه، وجود ندارد. حتی در زمان پیامبر هم کسی احتمال چنین تأثیر پذیری را نمی‌داد؛ با اینکه اعراب، با اشعار امیه آشنا بودند. از سویی مشرکان، و حیانی بودن قرآن را قبول نمی‌کردند پس اگر چنین احتمالی می‌دادند، حتماً پیغمبر را متهم می‌کردند؛ چرا که بارها پیامبر را به بهانه‌های گوناگونی متهم کرده بودند؛ برای مثال به این آیه توجه کنید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل / ۱۰۳)؛ «و بیقین می‌دانیم که آنان می‌گویند: «(این قرآن را) تنها بشری به او می‌آموزد.» در حالی که زبان کسی که به او نسبت می‌دهند مبهم (و غیر عربی) است؛ و این (قرآن، به) زبان عربی روشن است» ولی در این مورد، اتهامی از سوی مشرکان در کتابهای تاریخی ثبت نشده است. پس فقط یکی از دو احتمال دیگر باید صادق باشد.

بعضی هم احتمال دوم (تأثیرپذیری امیه از قرآن) را تقویت کرده اند، چون امیه تا سال نهم هجری زنده بود و تاریخ سرودن بیشتر اشعارش هم مربوط به پس از بعثت پیامبر است (جوادی علی، ۱۹۷۰، ۶/۴۹۵).

حنفاء عرب گرچه بت پرست نبودند، تعدادشان خیلی کم و عقایدشان در هاله‌ای از ابهام قرار داشت و معلوم نبود تصوّرشان از خدا، وحدانیت، حشر، بعث و... چیست؟ تا بتوان معارف قرآنی را با افکار و عقاید آنها مقایسه کرد. یگانه چیزی که از آنها در دست است، در چهار رأی خلاصه می‌شود که فخر رازی و امین طبرسی آنها را چنین نقل می‌کنند:

الف. از ابن عباس و مجاهد نقل شده است که به حج بیت الله اعتقاد داشتند.

ب. از مجاهد نقل شده است که تابع حق تعالی بودند.

ج. تابع شریعت حضرت ابراهیم بودند.

د. به خداوند اخلاص داشتند و فقط او را به ربوبیت می‌شناختند.

(طبرسی، ۱۳۷۳، ۱ / ۲۱۵ و فخر رازی، ۱۹۹۰، ۴/۸۹).

از سوی دیگر، همین حنفاء اگر قرآن را با عقاید خویش موافق می‌دانستند، هرگز با آن مقابله نمی‌کردند؛ حال آنکه عدّه‌ای از آنها همچون اُبی عامر بن صیفی (راهب) و اُمیهی بن اُبی‌الصلت با قلم و شمشیر در مقابل اسلام ایستادند (سالم الحاج، ۲۰۰۲، ۱/۲۷۷).

تشابه قرآن و بعضی کتابهای ادیان دیگر، دلیل این نیست که آنها ریشه‌ی قرآن باشند، بلکه نشان می‌دهد که قرآن و دیگر کتابهای آسمانی ریشه‌ای واحد دارند که همان وحی الهی است.

هیچ دلیل و سندی در تاریخ به ثبت نرسیده است که کتابهای مقدّس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده و در دسترس مردم جزیره‌ی العرب باشد؛ بلکه بیش‌تر مورّخان، تاریخ ترجمه‌ی این کتابها به عربی را مربوط به سالها پس از رحلت پیامبر، یعنی اواسط خلافت بنی‌امیه می‌دانند (جواد علی، ۱۹۷۰، ۶/۶۸۱).

اگر ثابت شود که محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کودکی راهبی را ملاقات کرده است، هرگز نمی‌توان با آن اثبات کرد که آن راهب کتاب مقدّس را برای محمّد شرح داده یا برخی از آموزه‌های دینی را به او آموخته است.

از این راهب مسیحی (بحیرا) اثری در تاریخ نمی‌توان یافت؛ مگر آنچه که مورّخان سیره‌نویس ذکر کرده‌اند و خلاصه‌اش چنین است: پیامبر وقتی دوازده ساله بود با عمویش به مسافرت تجاری رفت. آن دو در این مسافرت به یک عالم مسیحی برخوردند که بحیرا نام داشت. او نبوت پیامبر را به ابو طالب بشارت داد و از او خواست محمّد را از یهودیان به دور دارد، زیرا هر آنچه که بحیرا درباره محمّد می‌دانست، یهودیان هم می‌دانستند (نویری، ۱۹۳۳، ۱۶/۹۱).

جز این ملاقات که شاید بیش از چند دقیقه یا ساعتی طول نکشید، ملاقات دیگری بین حضرت و بحیرا ثبت نشده است. حال پرسش این است که در این ملاقات چند دقیقه‌ای، بحیرا چه مقدار از معارف

مسیحیت را می‌توانست به پیامبر آموزش دهد؟ و با توجه به اینکه سن پیامبر در آن زمان خیلی کم بود، چقدر می‌توانست به عقاید و آیین دینی مسیحیت مسلط شود؛ به طوری که سی سال بعد، آنها را به صورت دینی جدید به دیگران ابلاغ کند؟

از طرفی، عمومی پیامبر هم در این دیدار در کنار او بود. چگونه ممکن است چیزی از فراگیری پیامبر از بحیرا را به کسی نقل نکرده باشد؟

ورقه بن نوفل پیش از اسلام تابع دین مسیحیت بود (یعقوبی، ۱۹۸۰، ۲۹۸/۱ و ابن کثیر، ۱۹۶۳، ۲۳۸/۲) و پس از ظهور اسلام مسلمان شد و پیامبر را ستود (مسعودی، ۱۳۴۶، ۵۹ / ۲ و ذهبی، ۱۹۹۰، ۲۶۸/۱). ابوالحسن برهان الدین بقاعی کتابی درباره‌ی ایمان ورقه نوشته است و احادیثی هم از پیامبر درباره‌ی مسلمان بودن او هست؛ هر چند به ظاهر پس از آن، بیش از چند سال زنده نماند.

مجموع ملاقاتهای پیامبر با ورقه که در تاریخ ثبت شده است، بیش تر از سه یا چهار مورد نیست و در

هیچ کدام به استفاده پیامبر از ورقه اشاره نشده است؛ بلکه مستندهای تاریخی شهادت می‌دهند که ورقه به نبوت پیامبر و نزول وحی بر او گواهی داده است.

وقتی خدیجه آنچه را پس از نزول وحی بر پیامبر دیده و شنیده بود، با ورقه در میان گذاشت، ورقه کمی تأمل کرد و گفت: «قدوس، قدوس! ای خدیجه سوگند به کسی که جان ورقه به دست او است اگر راست بگویی، ناموس اکبر که روزی به سوی موسی می‌آمد، امروز به سوی او آمده است و او پیامبر این مردم است» (طبری، ۱۹۰۳، ۱۶۲/۳۰، ابن هشام، ۱۹۹۵، ۲۵۴/۱).

ورقه یک بار هم پیامبر را در کنار کعبه ملاقات کرد و از وقایع پیش آمده پرسید و چون مطلع شد، گفت: «سوگند به آن که جانم به دست او است، تو پیامبر این مردمی و ناموس اکبر که روزی به سوی موسی می‌آمد، امروز به سوی تو روی آورده است. تو را تکذیب می‌کنند و به تو آزار می‌رسانند و... اگر من آن روز زنده باشم، خدای را یاری می‌کنم»

(طبری/ تاریخ طبری، ۱۹۰۳، ۲۰۶/۲، ابن هشام، ۱۹۹۵، ۲۵۴/۱).

بر اساس آنچه گفتیم سخن مستشرقان هیچ دلیل و حتی مؤیدی ندارد. چگونه ممکن است کسی نتواند آنچه را خود آموزش داده است، از وحی الهی (ناموس اکبر) تشخیص بدهد و شخص موحدی چون ورقه به نبوت پیامبر ساختگی گواهی دهد؟

مورخان در مکه قبیله‌ای را ذکر نکرده اند که یهودی باشد، و یهودیان آن دسته از قبایل را که از آنان به عنوان یهودیان مدینه نام برده می‌شود، یهودی نمی‌دانند، زیرا افکار آنها طبق شریعت یهود و اعمالشان طبق احکام تلمود نبود (اسرائیل ولفنسون، ۱۹۲۷، ۱۳).

کاسکیل می‌نویسد: «عرب یهود، هرگز واقعی نبودند؛ بلکه فقط خود را شبیه یهودیان کرده بودند» (جواد علی، ۱۹۷۰، ۵۳۰/۶).

ونکلیر (WINKLER) معتقد است: «یهودیان جزیره عرب به هیچ یک از اصول یهودیت پای‌بند نبودند» (سالم‌الحاج، ۲۰۰۲، ۲۸۷/۱).

وقتی یهودیان عرب قبل از اسلام نه معرفت درستی از معارف و شرایع یهود داشتند و نه عامل به آن معارف بودند، چگونه می‌توان همه‌ی معارف و شرایع و قصص قرآنی را متأثر از آنها دانست؟

مورخان حضور جماعتی غیر بومی از مسیحیان تاجر، صنعتگر یا برده را در مکه ثبت کرده‌اند. اینها افرادی بودند که قریش پیش از مستشرقان پیامبر را به اخذ مطالب قرآنی از آنها متهم کرده بودند.

این آیات گویای مدعای ماست
﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾؛ «و بیقین می‌دانیم که آنان می‌گویند: «این قرآن را) تنها بشری به او می‌آموزد.» در حالی که زبان کسی که به او نسبت می‌دهند مبهم (و غیر عربی) است؛ و این (قرآن، به) زبان عربی روشن است» (نحل / ۱۰۳).

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾؛ «و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «این [کتاب] نیست جز

دروغی بزرگ که آن را بر بافته است؛ و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند.» و بیقین (با این سخن)، ستم و باطلی را آوردند» (فرقان / ۴).

مورخان گفته‌اند که آنها «یعیش»، «عداس مولی حویطب بن عبد الغری»، «سیار مولی العلاء بن الحضرمی»، «جبر مولی عامر» بودند که تورات می‌خواندند (طبری، ۱۹۰۳، ۱۳۷/۱۸)؛ حال آنکه در هیچ جریان تاریخی، ارتباط پیامبر با این افراد یا دیگر نصرانیان مکه، پیش از اسلام ضبط نشده است.

اگر وحی ساخته محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، چرا در مواردی که به نفع خود بود، وحی نمی‌ساخت؟ برای مثال در جریان افک* وحی یک ماه قطع شد و حضرت تا نزول دوباره وحی تهمت‌ها و سرزنش‌های منافقان را تحمل کرد. در داستان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه نیز تا ۱۶ ماه زیر فشار تهمت‌های مشرکان بود. اگر وحی تابع اراده‌ی الهی نبود و در دست پیامبر قرار داشت، چرا زودتر قبله را به کعبه تغییر نداد؟

قرآن، خبرهای بسیاری درباره‌ی آینده دارد که همگی آنها واقع شده‌اند. برای مثال به نمونه‌هایی توجه می‌کنیم: «غُلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَذْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (روم / ۲ و ۳)؛ روم در نزدیک‌ترین سرزمین [به شما] مغلوب شد، ولی آنها به زودی [در همین زمان‌های نزدیک] پیروز خواهند شد.

این وعده قرآن عملی شد و رومیان پس از چند سال پیروز شدند.

«سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» (قمر / ۴۵)؛ «به زودی آن جماعت [مشرکان] در جنگ شکست می‌خورند و برای فرار پشت می‌کنند». در سال دوم هجری، مشرکان شکست سختی در جنگ بدر خوردند، با اینکه به ذهن کسی نمی‌رسید. اگر قرآن، ساخته‌ی انسانی مانند دیگر انسانها است، او چگونه و از طریق چه کسانی می‌توانست به غیب متصل باشد؟ بعید نیست که اینجا هم ذهن منحرف بعضی از مستشرقان دنبال مصدر غیرالهی باشد.

معارف ابلاغ شده به وسیله‌ی پیامبر درباره‌ی دنیا و آخرت، مسائل مربوط به قیامت، حشر و حساب، در مورد توحید و... **اولاً** همه یک سمت و سو دارند و هیچ تناقضی بین آنها وجود ندارد. از سوی دیگر، کسی از دوره بیست ساله بعثت حضرت، کردار یا گفتاری که گویای دوگانگی یا ترقی و تجدد در آنها باشد، سراغ ندارد و شاید این همان پاسخی است که خداوند با آن در آیه‌ی شریفه‌ی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَكُوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ «و آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ و اگر (بر فرض) از طرف غیر خدا بود، حتماً در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند» (نساء/۸۲) ساحت قدسی قرآن را از چنین تهمتها و گمانه‌زنیها تقدیس می‌کند.

از سوی دیگر، اگر چنین مواردی را در انسانهای عادی بتوانیم تصوّر کنیم، فقط در فردی می‌توان یافت که سالها زحمت بکشد و کار کند تا افکاری را که از یهودیت، مسیحیت، حنفاء، اعراب جاهلی و... گرفته است، هماهنگ سازد و قواعد

کلیه‌ای برای خود استخراج کند و هر کدام از این معارف را که با آن قواعد مطابقت نداشت، به گونه‌ای که مناسب با آنها باشد، اصلاح یا طرد کند و آن قدر در این معارف تأمل و تفکر کند که در طول بیست سال هرگز تردیدی در کلام و فعلش ظاهر نشود و چنان در این مسائل غوطه ور شود که همه‌ی آنها برایش ملکه شود تا هنگام برخورد با وقایع و مسائل گوناگون اشتباه نکند و...؛ حال آنکه چنین پیشینه‌ای را هیچ مورّخی در تاریخ پیامبر ثبت نکرده است و کسی (حتی مستشرقانی که بدون سند و دلیلی سخن می‌گویند) نگفته است که کار او قبل از بعثت، تعلیم یا تعلّم معارف بود یا عمده‌ی وقتش را صرف این قبیل امور می‌کرد.

نتیجه

از آنچه گذشت نمی‌توان پذیرفت که وحی قرآنی برگرفته از مصادر داخلی (اعراب) یا خارجی (یهود و مسیحیت) باشد، بلکه این مطالب مستشرقان ادعای بدون دلیل است. بلکه بر اساس آیات قرآن که

با عقاید مشرکانه عرب جاهلی و برخی عقاید یهود و مسیحیت مخالفت ورزیده و در آیات متعدد به آنها اشاره کرده است، عکس این مطلب برداشت می‌شود.

توضیحات:

* منافقان به عایشه، همسر پیامبر تهمت نامشروع زدند و خداوند با فرستادن آیات ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ...﴾ (نور/۱۱ به بعد) او را از این آلودگی برکنار دانست.

منابع

القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.

۱۰- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسة النشر، قاهره، ۱۹۰۳ م.

۱۱- فخر رازی، التفسیر الکبیر، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۰ م.

۱۲- گلذیهر، العقیدة والشريعة فی الاسلام، محمد یوسف موسی و دیگران، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۹۹۲ م.

۱۳- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ هـ ش، چ سوم.

۱۴- جمعی از نویسندگان، قبسات، تهران، مؤسسه فرهنگ و اندیشه اسلامی، س هشتم، ش ۲۹، ۱۳۸۲ هـ ش.

۱۵- مسعودی، مروج الذهب، دارالاندلس، بیروت، ۱۳۴۶ هـ ق، الطبعة الخامسة.

۱۶- نویری، شهاب الدین احمد؛ نهاية الارب فی فنون الارب، بی نا، ۱۹۳۳ م.

۱۷- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۹۸۰ م.

۱- ابن کثیر دمشقی، ابو عبدالله، البداية والنهاية فی التاريخ، مؤسسة النشر، قاهره، ۱۹۶۳ م.

۲- ابن هشام، السيرة النبوية، مؤسسة النشر، قاهره، ۱۹۹۵ م.

۳- اسرائیل ولفنسون، تاریخ اليهود فی بلاد العرب، مؤسسة النشر، قاهره، ۱۹۲۷ م.

۴- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، دارالعلم للملایین، مصر، ۱۹۷۰ م.

۵- ذهبی، شمس الدین؛ تاریخ اسلام، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۹۰ م، الطبعة الثانية.

۶- رژی بلاشر، در آستانه قرآن، دکتر محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ هـ ش، چ چهارم.

۷- سالم الحاج، نقد الخطاب الاستشراقی، بنغازی - دارالمدار الاسلامی، لیبیا، ۲۰۰۲ م، الطبعة الاولى.

۸- سی مارتین، پیشینه مطالعات جهان اسلام در غرب، سید حسن اسلامی، آیینہ پژوهش، س نهم، ش ۶، ۱۳۷۷ هـ ش.

۹- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی علوم

